هنر بيان نبوى

رضا رستمى زاده

چكيده

هنر بيان زيبا و كلام شيوا آن است كه در دل انسان نفوذ كند و روح را از تاريكى و زشتى و پليدى برهاند و در افقى وسيع و با صفا كه به نور ايمان روشن است سر دهد. سخن از فصاحت و بلاغت و هنر بيان مؤمن ترين انسان جهان، حضرت محمّد(صلى الله عليه وآله) است; همان كس كه در فصاحت ممتاز و در بلاغت بى همتا بود; چرا كه قلب وى مهبط الهام پاك بود و گفتار الهى بر زبانش جارى. يكى از اعراب كه در دانش احوال و اخبار عرب تبحّرى بسزا داشت به آن حضرت(صلى الله عليه وآله) عرض كرد: من در ميان عرب گشته ام و گفتار فصحاى عرب بسيار شنيده ام ولى از تو فصيح تر نديده ام، چه كسى تو را اين هنر و ادب آموخت؟ پيامبر سخن(صلى الله عليه وآله) فرمود: «خدايم آموخت و نيك آموخت.»

بزرگ ترين ويژگى هنر بيان نبوى آن است كه در عين روانى و سادگى، مايه بهبود و كمال و صلاح انسانيت گشته است ; و بهترين عامل براى راهنماى افراد به جمال و كمال مطلوب و رها ساختن بى خبران از بند هواهاى نفسانى در همه دوران هاست.

مقدّمه

در ظلمتكده جهان كه حقيقت با اوهام آميخته و راه از چاه هويدا نيست و از تصادم اميال و وظايف و قيود در هر قدم هزاران پيچ و خم و پرتگاه در پيش است، براى فرار از حيرت و گمراهى دليل راهى بايد جست و به پرتو او اين راه سخت و پر خطر را آسان پيمود. دليل راه بودن از همه كس ساخته نيست. اگر پيمودن راه مشكل و پرخطر باشد، بى ترديد رهبرى هزار بار مشكل تر است. طينتى پاك بايد و گوهرى اصيل و روحى همچون كوه استوار، و همتى همچون آسمان بلند و حوصله اى چون دريا وسيع، و از همه مهم تر، دلى بايد از شوق لبريز و سرى از عشق پرشور و روحى از پرتو روشن، تا به نيروى شوق و راهنمايى عشق و پرتو غيب راه از چاه باز شناسد و از تاريكى نجات يابد و آنگاه گمشدگان مسالك را از مهالك برهاند و به سرمنزل مقصود برساند. اين مقام عالى اوج كمال انسانى است و بى ترديد، حضرت محمد(صلى الله عليه وآله)كسى است كه به اين مقام

رسيده است; چرا كه رفتارش براى همگان سرمشق كمال و گفتارش دستور فضيلت و اخلاق است. سخنانى كه از روح بزرگ آن حضرت(صلى الله عليه وآله)تراوش مى كند براى جان هاى سرگشته و حيرت زده كه در كار خويش فرو مانده و در ظلمات وهم و ترديد فرو رفته اند همانند آب حيات است كه آنها را در جهان معانى، زندگى جاودانه مى بخشد; و اين يعنى: هنر بيان نبوى.

حضرت محمّد(صلى الله عليه وآله) از خاك تا افلاك

در سرزمينى به دور از تمدن، در ميان دره اى خشك و بى حاصل، طفلى يتيم كه از نعمت پدر و محبت مادر محروم گشته بود در سايه سرپرستى جد و عمويش پرورش يافت.

در دوران جوانى در عين اينكه امين و درستكار بود و به همراه عمويش با فقر دسته و پنجه نرم مى كرد، روح وى در معبر زندگانى از آلايش زشتى و پستى بر كنار ماند. در سن چهل سالگى بر ضد بت پرستى و جاهليّت و بيدادگرى، كه در آن روزگار در ميان مردمش سخت رواج داشت، قد برافراشت و با اتكا به خداوند مردم را به يگانگى فراخواند و دلسوزانه و مصرّانه مى خواست كه از پرستش بتان چشم بپوشند و خداى يگانه بى همتا را خالصانه عبادت كنند و با يكديگر برادر و برابر باشند و هيچ كس را جز به وسيله پرهيزگارى امتيازى ندهند.

قريش چون او را در گفتار و كار خويش استوار يافتند براى ريختن خونش نقشه كشيدند. آن حضرت(صلى الله عليه وآله) به ناچار از ديار خود چشم پوشيد و در مدينه مقيم شد و كار صورت ديگرى گرفت. در جنگ هاى زياد با دشمنان خدا مبارزه كرد و به نيروى ايمان و پشتيبانى خدا و هنر بيان پاك از هيچ كس باك نداشت. چيزى نگذشت كه سراسر جزيرة العرب و پس از مدتى قسمت اعظم دنياى آن زمان پيرو تعليمات او شد.

در همه مدت دعوت، كار حضرت محمد(صلى الله عليه وآله) ابلاغ بود و مهم ترين وسيله ابلاغ الهى آن حضرت(صلى الله عليه وآله) جز «سخن» چيز ديگرى نبود. پيامبراعظم(صلى الله عليه وآله) جان هاى قابل را كه استعداد هدايت داشتند به نيروى بيان و سخن پاك صيقل مى داد. به راستى، اين ولى اللّه اعظم(صلى الله عليه وآله) به تأييد خدا و به نيروى سخن پاك حكومت بر دل ها داشت. و به اعجاز قرآن و قدرت بيان چنان جان ها را مسخّر كرد كه پس از قرن ها هنوز آن دولت پاينده خلل نيافته است.

فصاحت و بلاغت نبوى

بى ترديد، حضرت محمد(صلى الله عليه وآله) در هنر فصاحت و بلاغت از همه گوى سبقت ربوده و به گفته خود، فصيح ترين عرب بود: «ادبى و انا افصح العرب.»1

فصاحت نبوى هم اكتسابى بود و هم آميخته به عطاى الهى. اكتسابى بودن از آن روى كه در طايفه بنى سعد پرورش يافته بود. لهجه اصيل و دلاويز بنى سعديان در سراسر جزيرة العرب، زبانزد عام و خاص گشته بود. به همين خاطر، جد پيامبر(صلى الله عليه وآله) او را براى لهجه آموزى به آنان سپرد و اثر آن چنان بود كه حضرت(صلى الله عليه وآله) خود مى فرمود:«هر چه از فصاحت و بلاغت آموخته ام مربوط به دوران چهار ساله اى است كه نزد قبيله بنى سعد بودم.»2

و اگر گفته مى شود: فصاحت نبوى آميخته به عطاى الهى است، به خاطر آن است كه قرآن، اين مجموعه عظيم هنر بيانى خدا و معجزه جاودانه نبوى، با كلمات فصيح عربى كه نظم و اسلوب آن چون الماس تراشيده شده و زيبا و يكدست گشته، توسط روح القدس، فرشته امين به قلب آن حضرت(صلى الله عليه وآله) القا مى شد و مسلّم است پيامبر(صلى الله عليه وآله) در سايه قرآن، مافوق بلاغت عادى لب به سخن مى گشود.

با آنكه گفته اند: فصاحت در كلمه و كلام است3 ولى هنوز فصاحت نبوى بيانگر جمال جان است و قدرت بيان آن حضرت(صلى الله عليه وآله)برخاسته از ضمير مصفايش، و همچون حفّار معادن الماس از زواياى درون توانمند خويش آن معانى باريك را، كه به روزگاران از تجربه ها و حادثه ها و موهبت ها تكوين شده، كشف مى كند و در قالب سخن و كلمات طيّبه ظهور مى دهد. بنابراين، بايد گفت: حضرت محمد(صلى الله عليه وآله)، سرآمد همه پيامبران، يكى از معجزاتش جلوه شخصيت او بود: هنر بيان معجزه آسايش كه مورد اعتراف دوست و دشمن بود.

فصاحت و بلاغت نبوى از نگاه ديگران

در وصف هنر بيان نبوى، سخنان جاحظ كه بحق يكى از معروف ترين، تواناترين و آگاه ترين نويسندگان عرب در همه قرون به حساب مى آيد، بهترين گواه است. وى حق سخن را درباره هنر فصاحت و انسجام و شيرينى كلام نبوى ادا كرده است:

«كلام حضرت محمد(صلى الله عليه وآله) سخنى است كه شمار حروفش اندك و شمار معانى اش بسيار، از تصنّع برى و از تكلّف بر كنار است. آنجا كه تفصيل بايد مفصّل و آنجا كه اختصار شايد مختصر است. از كلمات نامأنوس فرارى و از سخنان مبتذل و بازارى مبّراست. كلماتش با حكمت همدوش و با عصمت هماغوش و با تأييد الهى قرين و با توفيق همنشين بود. خداوند گفتار او را با محبت و قبول توأم ساخته است. مهابت و حلاوت و افهام و اختصار را با هم دارد. از تكرار سخن بى نياز و شنونده را به كار نياز نمى افتد. آنگاه كه لب به سخن مى گشود هيچ سخنرانى بر او فايق نمى شد و او را مجاب نمى كرد. سخنان مفصّل را با كلمه مختصر، رد مى كرد. گوشه و طعنه نمى زد. در سخن نه كند بود و نه تند. گفتارش نه طولانى بود و نه مبهم. سخنى سودمندتر و شيواتر و رساتر و مؤثرتر و روان تر و فصيح تر و واضح تر از سخن وى نشنيدند.»4 جاحظ پس از ذكر اين سخن، از بيم آنكه مبادا گفتار وى در نظر كوته نظران و بى خبران گزاف جلوه كند چنين مى گويد: «شايد آنها كه از دانش بهره كافى ندارند و از رموز سخن و سخندانى بى خبرند گمان برند كه ما در ستايش هنر سخن محمدى راه تكلّف پيموديم و درباره اهميت آن گزاف گفتيم. چنين نيست. قسم به آن خدايى كه گزافه گويى را بر دانشمندان حرام كرده و تكلّف را در نگاه صاحب نظران قبيح ساخته و دروغگويان را در پيش خردمندان بى قدر نموده، اين گمان را كسانى مى كنند كه از راه حقيقت منحرف شده اند.»5

ابن ابى قحافه كه در علم احوال و اخبار عرب تبحّرى بسزا داشت، يكبار به آن حضرت(صلى الله عليه وآله)گفت: من در ميان عرب گشته ام وگفتار فصحاى عرب را بسيار شنيده ام اما از تو اى پيامبر فصيح تر نديده ام، چه كسى تو را اين هنر و ادب بياموخت؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: «خدايم چنين آموخت و نيك آموخت.»6

كيفيت و كميّت هنر بيان نبوى

سخن پيامبر(صلى الله عليه وآله)، پيامبر سخن است و فضل آن بر ديگر سخنان همان است كه پيامبر(صلى الله عليه وآله) را بر ديگران افضل است; چرا كه سخن، صداى ضمير سخنور است و فضل حاكى از فضيلت سخنگو. عبارت پيامبر(صلى الله عليه وآله) در عين سادگى چنان پرشور و هيجان است كه گويى حيات و قوت در آن موج مى زند و عقل نورانى از خلال كلمات پرتو افشانى مى كند.

سخن گفتن حضرت محمد(صلى الله عليه وآله) آداب خاصى داشت. جز به موقع سخن نمى گفت و بيش از حاجت كلامى بر زبان جارى نمى ساخت. پيوسته در انديشه بود و آنگاه كه خاموشى وى دراز مى شد مى فرمود: «ما پيامبران كم سخنيم.»7 و يا مى فرمود: «خدا پرگويى را دوست ندارد، هر كس سخن به قدر حاجت گويد خدايش سرسبز دارد.»8

پيامبر(صلى الله عليه وآله) صدايى رسا داشت و با اين همه، سخن آهسته مى گفت و مى فرمود: «خدا بلند [سخن] گفتن را دوست ندارد.»9

ميراث بزرگ هنر بيان نبوى كه به صورت مضبوط پس از طى قرن ها از دستبرد روزگار مصون مانده و در قالب حديث نبوى به دست ما رسيده، يادگار ايام مدينه است; ميراثى كه شعله اى جهان افروز است و براى روشن كردن جان ها و رهانيدن جهان، از اين افراط هاى خطرناك و تفريط هاى هول انگيز مايه اى رسا دارد.

با مقيم شدن پيامبر(صلى الله عليه وآله) و مسلمانان در مدينه، مجال بحث و توضيح دين بيشتر گشت و مستمعان به نقل سخنان وى رغبتى فوق العاده داشتند.

پيامبر(صلى الله عليه وآله) معمولا پس از نماز سخن مى گفت و در مناسبات خاص و حوادث بزرگ سخنان وى بيشتر مى شد. آن حضرت ضمن گفتار، به سؤال افراد پاسخ مى داد. اما فرو رفتن در سؤال را خوش نداشت و مى فرمود: «مادام كه چيزى نگفتم مرا واگذاريد. اسلاف شما از كثرت سؤال به ضلال افتادند. وقتى دستورى به شما دادم هر چه توانيد بدان كار كنيد و چون از كار منعتان كردم بس كنيد كه راه صلاح اين است.»10

تجلّى هنر بيان نبوى

در اين بخش با ذكر نمونه هايى ارزنده از سخنان گهربار آن حضرت(صلى الله عليه وآله)، از اين خرمن درافشان به انداره وسع خود خوشه برمى چينيم:

ـ «ينبغى ان يكون للمؤمن ثمانية خصال: وقار عند الهزائر صبر عند البلاء و شكر الرخاء و قنوع بما رزقه اللّه عزوجل، لا يظلم الاعداء ولا يتحامل على الصداقاء بدنه فى تعب و الناس منه فى راحة»;11 سزاوار است كه مؤمن هشت صفت داشته باشد: با بزرگ منشى و وقار در حوادث سخت قرين باشد، به هنگام بلاها و امتحانات صبر و شكيبايى داشته باشد، به هنگام گشايش شكر و سپاسگذارى خدا كند، به رزقى كه خداى عزيز و بلند مرتبه به وى روزى كرده است قناعت كند، به دشمنان ستم نكند، مزاحم دوستان نشود، تنش در رنج باشد و مردم از او در آسايش باشند.

ـ «نوم العالم افضل من عبادة العابد»;12 خواب دانشمند از عبادت عابد و پرهيزگار ارزشمندتر است.

ـ «نعمِ العطيةُ كلمةُ حق تَسمِعُها ثُمَّ تَحمِلُها الى اخ لك مسلم»;13 چه نيكو هديه و عطايى است سخن حقى كه نيك بشنوى و به برادر مؤمن خويش برسانى.

ـ «من سلك طريقاً يلتمس فيه علماً سهل اللّه له طريقة الى الجنة»;14 هر كه در جستوجوى علم راهى را طى كند خدا براى وى راهى سوى بهشت بگشايد.

ـ «من اقتصد اغناه اللّه و من بذر أفقره اللّه و من تواضع رفعه اللّه و من تجبر قصمه اللّه»;15 آن كس كه ميانه روى كند خدا بى نيازش سازد و هر كه اسراف نمايد خدا فقير و نيازمندش كند. هر كه فروتنى كند خدايش او را بالا برد و هر كه فخر و بزرگى فروشد خدايش او را در هم شكند.

ـ «ما من ساعه تمر بابن آدم لم يذكر اللّه فيها الاحسر عليها يوم القيامة»;16 ساعتى در دنيا بى ذكر خداى بر آدمى نگذرد، مگر روز قيامت بر آن حسرت خورد.

ـ «لكلّ شىء آفة تفسده و آفة هذا الدين ولاة السوء»;17 هر چيزى آفتى دارد كه مايه فساد و تباهى آن مى شود و آفت اين دين زمامداران بدند.

ـ «اقرءوا القرآن فان اللّه تعالى لايعذب قلباً وعى القرآن»;18 قرآن بخوانيد و با آن مأنوس شويد. به راستى خداوند آن دلى كه قرآن را دريافته باشد معذب نمى كند.

ـ «افضل العبادة انتظار الفرج»;19 بهترين عبادت انتظار گشايش و فرج است.

ـ «اقبل الحق ممن اتاك به من صغيراً و كبير و ان كان بغيضاً بعيداً و اردد الباطل على من جاءك به من صغيراً و كبير و ان كان حبيباً قريباً»;20 حق را از هر كه آن را ارائه دهد بپذير، خواه خردسال باشد، خواه پير، خواه دشمن باشد، خواه بيگانه. و باطل و ناحق را طرد كن و نپذير، اگرچه از جانب دوست نزديكت باشد.

چه زيباست كه راز و نياز همه ما به اقتداى پيامبر سخن، همان دعاى پاك او باشد كه خدا را اين گونه مى خواند: «اللهم اقسم لنا من خشيتك ما تحول بيننا و بين معاصيك و من طاعتك ما تبلغنا به رضوانك و من اليقين ما يهون علينا مصيبات الدنيا و متعنا باسماعنا و ابصارنا و قوتنا ما احييتنا و اجعله الوارث منا و اجعل ثارنا على من ظلمنا انصرنا على من عادانا ولا تجعل مصيبتنا فى ديننا ولا تجعل الدنيا اكبر همنا و لا مبلغ علمنا و لا تسلط علينا من لايرحمنا»;21 پروردگارا! از خشيت خود جرعه اى نصيبم ساز كه ميان ما و نافرمانيت حايل شود، و از اطاعت خود آنقدر توفيقمان ده كه ما را به بهشت رساند، و از يقين آن اندازه كه مصيبت هاى جهان را بر ما آسان كند و ما را تا هنگامى كه زنده مى دارى از چشم و گوش و نيرويمان بهرهور ساز و اين بهرهورى را برايمان نگه دار و انتقام ما را از كسانى كه به ما ستم روا داشتند بگير و ما را بر كسانى كه نسبت به ما عداوت و دشمنى مى كنند پيروز گردان. مصيبت ما را در دينمان قرار مده و كار دنيا را بزرگ ترين غم ما و نهايت علم و دانش ما مساز، و كسى را كه به ما رحم نمى كند بر ما مسلط مگردان.

نتيجه

در اين جهان، برگزيدگان خدا كسانى هستند كه اعمال بزرگ و حيرت انگيزشان، و خوبى هاى كردارى و رفتارى آنان مايه بهبود و كمال و صلاح انسانيت شده است. رفتار و گفتار آنان براى راهنمايى مردم در راه رسيدن به كمال مطلوب انسانيت و رها ساختن بى خبران از بند هوا و شهوت بهترين وسيله است.

حضرت محمد(صلى الله عليه وآله) خاتم پيامبران، با كلام پاك و شيوا و رسايش از محرومان و بدويان، مردمى مورد احترام جهانيان ساخت. هنر بيان نبوى بهترين و ارزنده ترين عامل براى گذر جامعه بدوى از فرهنگ جاهلى به جامعه دادگر دينى مورد رضايت خداوندى بود.

مهم ترين اصول گفتار پيامبر(صلى الله عليه وآله) را سادگى و روانى، آگاهى و بينايى و عرفان و حكمت و صداقت تشكيل مى دهد. سخنان آن حضرت تراوش روحى نيرومند و فطرتى پارسا و مهربان و برخاسته از روانى پاك و ايمانى استوار بود.بر سراپرده انديشه اش پرتو «لااله الااللّه» تجلّى داشت و در تمام گفتارش كاركرد اين انديشه نمايان بود. هدفش از آن همه شيوايى و هنر بيانى، فلاح و رستگارى همه انسان ها بود.

پى نوشت ها

1ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 16، روايت 2، باب 18، ص 158.

2ـ جاراللّه محمود زمخشرى، ربيع الابرار، چ سوم، بيروت، 1401 ق، ص 72.

3ـ سعدالدين تفتازانى، مختصرالمعانى، 1398 ق، ص 23.

4 و 5ـ ابوعمرو عثمان جاحظ، البيان و التبيين، چ دوم، 1409 ق، ص 112 / ص 113.

6ـ كمال الدين عراقى، كمال النصيحة و الادب، 1407 ق، ص 97 / محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 16، باب 99، ص 210.

7ـ مصطفى صادق رافعى، اعجازالقرآن و بلاغة النبويه، 1411 ق، ج سوم، ص 80.

8 و 9ـ شيخ حرّ عاملى، وسائل الشيعه، چ سوم، بيروت، 1412 ق، ج 1، ص 17 / ص 18.

10ـ شيخ محمّد خضرى، نوراليقين، نجف، 1398ق، ص 75.

11ـ ابوالقاسم پاينده، نهج الفصاحه، چ پنجم، جاويدان، 1382، ح 3220.

12ـ همان، ح 3138.

13ـ همان، ح 3127.

14ـ همان، ح 3026.

15ـ همان، ح 2939.

16ـ همان، 2677.

17ـ همان، 2255.

18ـ همان، ح 426.

19ـ همان، ح 409.

20ـ همان، ح 428.

21ـ همان، ح 503. درباره عظمت اين دعاى پيامبر(صلى الله عليه وآله) و محتواى والا و كامل و جامع آن همين بس كه مرحوم شيخ عبّاس قمى در كتاب ارزشمند مفاتيح الجنان در شرح اعمال ماه پرفضيلت شعبان اين دعا را ذكر كرده و گفته است: اين دعاى جامع و كاملى است كه سزاوار است مؤمن خود را پيوسته ملازم با اين دعا نمايد و در همه موقع نافع مى باشد.